

امروز به نظر می‌رسد نیروهای مترقی باید بیشترین تلاش را برای دستیابی کوچکترین میزان تغییر انجام دهند. تظاهرات میلیونی برای جلوگیری از جنگ عراق صورت داده شد، اما حاکمین وقت آن را مطابق برنامه پیش‌بینی شده به پیش بردند. میلیون‌ها نفر در اعتراض به ریاضت اقتصادی در کشورهای اروپایی به پا می‌خیزند، ولی کاهش بودجه بی‌سابقه ادامه می‌یابد. در سراسر جهان مردم در اعتراض به نابرابری اقتصادی، شکاف بین فقیر و غنی فریاد می‌کشند، اما این شکاف هر روز بیش از پیش می‌گردد. خوشبختانه در میان این روایات سیاه، نقطه‌های سفید نیز به چشم می‌خورند که امیدبخش هستند و به ما انرژی می‌بخشند. موفقیت‌هایی هر چند کوچک، اما بسیار مهم برای ادامه مبارزه. بسیج مردم کار ساده‌ای نیست، اما ما هر روز شاهد گوشه‌هایی از مشارکت مردم در اعتراضات در کران تا کران این کره خاکی هستیم. مبارزات مقاومت به سرعت در حال افزایش است، اما مقاومت برای چی؟ مقاومت یعنی دفاع از چیزهای پرارزش گذشته، حفظ آنچه که داریم و یا بازگشت به آنچه که داشتیم. آیا ما واقعاً خواهان وضع موجود هستیم؟ آیا ما خواهان بازگشت به گذشته هستیم؟

در مبارزات اخیر ما شاهد موفقیت‌های کوچک با وجود بسیج‌های بزرگ هستیم. در اینجا چپ باید به این پرسش ناخوشایند اما لازم پاسخ دهد: چه اشتباهی رخ داد؟ قطعاً قدرت سرکوب دول افزایش یافته است، اما آیا واقعاً میزان سرکوب بسیار بیشتر از یک و یا نیم قرن پیش است؟ آیا رسانه‌های جمعی حاکم فقط بر علیه اندیشه‌های رادیکال تبلیغ می‌کنند؟ قدرت ضعف کنونی چپ در اکثر کشورهای جهان را نمی‌توان به سادگی به سرکوب سرمایه و دولت‌ها، و قدرت رسانه‌های حاکم محدود نمود. ما باید صادقانه قبول کنیم که مشکلات بزرگی در صفوف چپ و استراتژی و تاکتیک آن وجود دارد. «این ایده که یک سازمان، تاکتیک یا استراتژی می‌تواند به خوبی بر هر شکلی از مبارزه اعمال شود یکی از فراگیرترین و مخرب‌ترین باورهای متداول در میان چپ امروز است.» در حالی که «پیش از آغاز هر پروژه سیاسی، تأمل در استراتژی-بر ابزار و اهداف، دشمنان و متحدان- ضرورت دارد.»

یکی از مشکلات کلیدی در این رابطه پذیرش گسترده و بی‌انتقاد آنچه نویسندگان کتاب اختراع آینده، «سیاست مردمی» می‌نامند، می‌باشد. اما سیاست مردمی چیست؟ پایه‌های تفکر «سیاست مردمی» بر چه قرار دارند؟ چپ دچار چه اشتباهی گشت؟ چرا راست موفق گشت؟ در زیر می‌توانید پاسخ نویسندگان به این پرسش‌ها و نیز پرسش‌های مشابه دیگری را مطالعه کنید.

سیاست مردمی

برگرفته از: فصل اول کتاب اختراع آینده

نوشته: نیک سرنیسک، الکس ویلیامز

تعریف سیاست مردمی

سیاست مردمی چیست؟ سیاست مردمی نام دسته‌ای از ایده‌ها و درون‌یافته‌هایی در چپ معاصر است که شیوه‌های عقل سلیم برای سازماندهی، عمل و تفکر سیاسی را به آگاهی می‌رساند. مجموعه‌ای از فرضیات استراتژیک است که چپ را در معرض ضعف قرار می‌دهد، و آن را ناتوان در رشد، تغییر یا توسعه پایدار در ورای منافع خاصش به تصویر می‌کشد. جنبش‌های چپ‌گرا تحت لوای سیاست مردمی بعید است موفق شوند- در واقع آن توان دگرگونی سرمایه‌داری را ندارد. خود اصطلاح بر پایه دو معنی از «مردم» قرار دارد. اول، آن تداعی انتقاد از روانشناسی مردم است، روانشناسی که استدلال می‌کند مفاهیم بصری ما از جهان هم به طور تاریخی ایجاد شده و هم اکثراً اشتباه هستند.^۱ [قصد نویسندگان وصل کردن سیاست مردمی به روانشناسی توده نیست. م]، دوم، آن به مردم مانند بودگاه چیزیی در مقیاسی کوچک، اصیل، سنتی و طبیعی اشاره می‌کند. هر دو این ابعاد به طور ضمنی در ایده سیاست مردمی وجود دارند.

از این رو به عنوان تقریب اول، ما می‌توانیم سیاست مردم را چون یک حس مشترک سیاسی جمعی، و به طور تاریخی ساخته شده که در خارج از ساز و کارهای قدرت واقعی توسعه می‌یابد، تعریف کنیم. همراه با تغییرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تکنولوژیکی جهان، تاکتیک‌ها و استراتژی‌هایی که در گذشته قادر بودند نیروی جمعی را به دستاوردهای رهایی‌بخش تبدیل کنند، هم‌اکنون کارایی خود را از دست داده‌اند. سیاست مردمی درست مانند عقل سلیم امروز چپ، اغلب به طور مستقیم، غیرانتقادی و ناخودآگاهانه عمل می‌کند. در عین حال، عقل سلیم و فهم همگانی نیز تاریخی و تغییرپذیر است. لازم به یادآوری است که اشکال اشنای کنونی سازماندهی و تاکتیک از قبل تعیین شده و ذاتی نیستند، و در پاسخ به مشکلات ویژه سیاسی در طول زمان توسعه یافته‌اند. طومارنویسی، اشغال اماکن، اعتصابات، احزاب پیشاهنگ، گروه‌های وابسته، اتحادیه‌های کارگری: همه برخاسته از شرایط تاریخی مشخصی هستند.^۲ با این حال، واقعیت این است شیوه‌های خاصی از سازماندهی و عمل که زمانی مفید بودند، لزوماً مناسب خود را حفظ نمی‌کنند. بسیاری از تاکتیک‌ها و ساختارهای سازمانی که در چپ معاصر حکمفرما هستند، پاسخ به تجربه کمونیسم دولتی، اتحادیه‌های کارگری انحصاری، و فروپاشی احزاب سوسیال دمکرات هستند. در عین حال، ایده‌هایی که در آن دوران منطقی به نظر می‌رسیدند دیگر ابزار موثری برای دگرگونی سیاسی نیستند. جهان ما به پیش رفته، پیچیده‌تر، انتزاعی، غیرخطی و جهانی‌تر از قبل گشته است.

هدف سیاست مردمی در برابر انتزاع و رفتارهای غیرانسانی سرمایه‌داری، پایین آوردن سیاست تا حد «مقیاس انسانی» از طریق تأکید بر بلاواسطگی زمانی، مکانی و مفهومی است. در قلب سیاست مردمی فراست و بینش هدایت‌کننده‌ای قرار دارد که همیشه بهتر و اغلب معتبرتر می‌باشد، و در نتیجه عمیقاً به انتزاع و میانجیگری

سوظن دارد. از نظر عدم واسطه زمانی معمولاً سیاست مردمی به صورت واکنشی باقی می‌ماند (به اقداماتی که مبتکر آن‌ها دولت‌ها و کمپانی‌ها هستند واکنش نشان می‌دهد به جای اینکه خود مبتکر اقدامی باشد)؛^۳ اهداف استراتژیک بلندمدت را به خاطر تاکتیک‌ها نادیده می‌گیرد (حول سیاست تک موضوعی بسیج می‌شود یا بر روند پافشاری می‌کند)؛^۴ روش‌هایی را ترجیح می‌دهد که اغلب به طور ذاتی زودگذر هستند (مانند اشغال اماکن و مناطق خودمختار موقت)؛^۵ اشنای گذشته را در برابر ناشناخته‌های آینده انتخاب می‌کند (مثلاً، رؤیاهای تکراری بازگشت به سرمایه‌داری «خوب» کینزی)؛^۶ و علاقق شدید خود را به اراده‌گرایی و خودبخودی در مقابل نهادگرایی بیان می‌کند (مانند رومانیتیک کردن شورش و قیام).^۷

از نظر بلاواسطگی مکانی، سیاست مردمی امر محلی را به مثابه مقرر اصالت ترجیح می‌دهد (مانند رژیم غذایی ۱۰۰۰ مایل اشاره به کتابی با همین نام که نویسندگان آن فقط غذاهایی که مواد آن حداکثر تا شعاع صد مایلی تولید شده بودند را می‌خورند. م ۱)؛^۸ عادت انتخاب کوچک بر بزرگ (مانند ستایش از جوامع کوچک یا کسب و کارهای محلی)؛^۹ پروژه‌هایی که قابلیت بزرگ شدن در ورای یک جامعه کوچک را ندارند را برتر می‌داند (مانند مجامع عمومی و دموکراسی مستقیم)؛^{۱۰} و اغلب پروژه‌هژمونی را رد می‌کنند، و کنار کشیدن یا خروج را بر ایجاد یک ضد-هژمونی گسترده ترجیح می‌دهند.^{۱۱} به همین ترتیب، سیاست مردمی ترجیح می‌دهد که هر اقدامی توسط خود شرکت‌کنندگان انجام شود-مثلاً، تأکید آن بر عمل مستقیم-یا تصمیم‌گیری به عنوان چیزی که باید توسط هر فرد انجام شود تا اینکه توسط نمایندگان. مشکلات مقیاس و توسعه نیز در تفکر سیاست مردمی نادیده گرفته می‌شود یا آنکه کوچک می‌گردد.

در نهایت، از نظر بی‌واسطه‌گی مفهومی، امر عادی بر ساختاری، تجربه شخصی ارزش‌گذاری بر تفکر سیستماتیک؛ احساس بر فکر، تأکید بر درد و رنج فردی، یا احساس شور و شوق و خشمی که در طی اقدام‌های سیاسی تجربه می‌شود؛ خاص بر عام، دیدن آخری [عام م] به عنوان توتالیتیر؛ و اخلاقی بر سیاسی-مثل مصرف اخلاقی، یا انتقاد اخلاقی از بانکداران حریص - اولویت دارد.^{۱۲} سازمان‌ها و جوامع باید شفاف باشند و از قبل، هر وساطت مفهومی، یا حتی مقادیر نسبتاً کم پیچیدگی را رد می‌کند. تصاویر کلاسیک رهایی عام و تغییرات جهانی به اولویت به رنج خاص و اصالت محلی تغییر شکل داده است. در نتیجه، از ابتدا هر گونه فرایند ساخت برای یک سیاست عام رد می‌شود.

ما با درک این شیوه‌ها می‌توانیم ردهای سیاست مردمی را از جمله در جنبش‌ها و سازمان‌هایی چون جنبش اکویای، ام ۱۵ اسپانیا، اشغال‌های دانشجویی، شورشیان چپ کمونیست مانند Tiqqun و کمیته نامرئی، و سیاست انارشویست گونه معاصر، و نیز انواع دیگر روندهای شبه سیاسی مانند محلی‌گرایی، جنبش غذای اهسته، و مصرف اخلاقی، شناسایی کنیم. اما هیچ موضع منفردی تمام این تمایلات را در بر نمی‌گیرد، تمایلاتی که ما را به اولین ویژگی می‌رساند: سیاست مردمی به مثابه یک فهم همگانی غیرانتقادی و اغلب ناخودآگاه، در درجه‌های متفاوتی در موقعیت‌های سیاسی مشخصی دیده می‌شود. به عبارتی، سیاست مردمی یک موضع صریح نیست بلکه یک گرایش ضمنی است. ایده‌هایی که این گرایش را مشخص می‌کنند بطور گسترده‌ای در سراسر چپ معاصر پراکنده است، اما برخی از مواضع بیشتر از بقیه سیاست مردمی هستند. این

ما را به ویژگی مهم دوم می‌رساند: مشکل سیاست مردمی این نیست که آن از امر محلی آغاز می‌کند؛ همه سیاست‌ها از امر محلی شروع می‌کنند. مشکل این است که اندیشه مردمی-سیاسی راضی است که در همان سطح (و حتی امتیازات) - گذارا، در مقیاس کوچک، بی‌واسطه و خاص- باقی بماند. این‌ها را به خاطر قانع بودن تا اینکه اهمیت ضروری‌شان برمی‌گزینند. بنابراین اصلاً نکته این نیست که سیاست مردمی نفی شود. سیاست مردمی یک جزء لازم از هر پروژه سیاسی است، اما آن فقط می‌تواند نقطه آغاز باشد. سومین ویژگی این است که سیاست مردمی فقط برای انواع خاصی از پروژه‌ها مشکل‌ساز است: آن‌هایی که می‌خواهند به ورای سرمایه‌داری گذر کنند. اندیشه سیاسی مردمی به خوبی می‌تواند خود را با دیگر پروژه‌های سیاسی وفق دهد: پروژه‌هایی که تنها هدفشان مقاومت است، جنبش‌هایی که حول مسائل محلی سازمان یافته و پروژه‌های مقیاس کوچک هستند. جنبش‌های سیاسی که به خاطر حفظ یک بیمارستان یا جلوگیری از اخراج شکل می‌گیرند قابل‌تحسین هستند، اما آن‌ها قطعاً با جنبش‌هایی که تلاش دارند سرمایه‌داری نئولیبرالیستی را به چالش بکشند، تفاوت دارند. این ایده که یک سازمان، تاکتیک یا استراتژی می‌تواند به خوبی بر هر شکلی از مبارزه اعمال شود یکی از فراگیرترین و مخرب‌ترین باورهای متداول در میان چپ امروز است. پیش از آغاز هر پروژه سیاسی، تأمل در استراتژی-بر ابزار و اهداف، دشمنان و متحدان- ضرورت دارد. با توجه به ماهیت سرمایه‌داری جهانی، هر پروژه پاسا سرمایه‌داری نیاز به یک رویکرد بلندپروازانه، انتزاعی، باواسطه، پیچیده و جهانی دارد- که رویکردهای مردمی-سیاسی قادر به ارائه آن نیستند.

بنابراین با ترکیب این شروط ما می‌توانیم بگوئیم که سیاست مردمی ضروری است اما برای یک پروژه سیاسی پاسا سرمایه‌داری مؤثر نیست. سیاست مردمی، با تأکید بر باقی ماندن در سطح عاجل و بلادرنگ، فاقد ابزار دگرگونی نئولیبرالیسم به چیز دیگری است. در حالی که سیاست مردمی می‌تواند بدون شک در مبارزات محلی پادرمیانی کند، اما هنگامی که فکر می‌کنیم این مبارزات جریان را بر علیه سرمایه‌داری جهانی برخواهند گرداند، خود را فریب می‌دهیم. آن‌ها در بهترین حالت، فرجه‌ای موقت در مقابل یورش آن هستند. پروژه این کتاب آغاز طرح یک گزینه-راهی برای آنکه چپ بتواند از امر محلی به جهانی گذار کند و خاص را با عام ترکیب نماید، است. چنین الترناتیوی به وضوح نمی‌تواند یک بازگشت محافظه‌کارانه به سیاست قرن گذشته طبقه کارگر باشد. آن در عوض باید رویکردی امروزی از اندیشه سیاسی (تغییر از تحلیل مستقیم و فوری به تحلیلی ساختاری) همراه با ابزار امروزی اعمال سیاست (هدایت عمل به سوی ساختن برنامه‌های کار و گسترش معیارها) باشد.

در هر شکسته

در وهله اول، چرا سیاست مردمی بوجود می‌آید؟ چرا گرایش‌های سیاست مردمی با وجود همه نقایص آشکار آن همچنان جذاب هستند و در جنبش‌های امروز اعمال می‌شوند؟ حداقل سه پاسخ ارائه داده می‌شود. توضیح اول سیاست مردمی را مانند واکنش به مشکل چگونگی تفسیر و عمل در یک دنیای بیش از پیش پیچیده، در

نظر می‌گیرد. توضیح دوم و مقارن سیاست مردمی را در جایگاه واکنش به تجربیات تاریخی چپ کمونیست و سوسیال دمکرات قرار می‌دهد. و در نهایت، سیاست مردمی بیشتر واکنشی به نمایش توخالی سیاست حزبی معاصر است.

به طور فزاینده‌ای، سیاست چند قطبی جهانی، بی‌ثباتی اقتصادی، و تغییرات انسانی آب و هوا از روایت‌هایی که به زندگی ما فرم و معنی می‌بخشند، سبقت گرفته است. هر کدام از این‌ها نمونه‌ای هستند از آنچه که یک سیستم پیچیده نامیده می‌شود، که دینامیک غیرخطی در جایی دارد که ورودی‌های مختلف محدودی می‌توانند به طور چشمگیری موجب خروجی‌های متفاوت گشته، مجموعه بازخورد علل را به این یا آن شکل غیرمترقبه پیچیده سازند، و آن‌ها مشخصاً بر اساس مقیاس‌هایی از مکان و زمان عمل می‌کنند که بسیار فراتر از ادراک خودبخودی می‌روند.^{۱۳} جهانی شدن، سیاست بین‌المللی، تغییرات آب و هوایی: هر کدام از این سیستم‌ها، جهان ما را شکل می‌دهند، اما اثرات آنها بسیار گسترده و پیچیده هستند و به سختی می‌توانیم تجربه خودمان را در آن قرار دهیم. اقتصاد جهانی نمونه خوبی برای این موضوع است. به عبارت ساده‌تر، امر اقتصادی یک چیز رام شدنی برای درک مستقیم نیست؛ آن در میان زمان و مکان توزیع شده است (شما هرگز «امر اقتصادی» را ملاقات نخواهید کرد)؛ آن شامل ارایه گسترده‌ای از عناصر، از قوانین مالکیت گرفته تا نیازهای زیستی، از منابع طبیعی تا زیرساخت‌های تکنیکی، غرفه‌های بازار و ابرکامپیوترها می‌گردد؛ مجموعه عظیم و پیچیده‌ای از حلقه‌های بازخوردی را در بر می‌گیرد، که همه آن حلقه‌ها تأثیرات بلادرنگی که قابل فروکاستن به اجزا منحصر بفردشان نیستند، را ایجاد می‌کنند.^{۱۴} به سختی دیگر، تعامل اجزا اقتصادی موجب اثراتی می‌شود که تنها با دانستن اینکه چگونه این اجزا به صورت ایزوله شده عمل می‌کنند، آن‌ها را نمی‌توان درک نمود- فقط با فهم روابط بین آنهاست که امر اقتصادی می‌تواند معقول به نظر رسد. ما در حالی که ممکن است تصویری در مورد آنکه یک اقتصاد از چه چیزهایی تشکیل می‌شود داشته باشیم، اما ما هرگز قادر نخواهیم بود آن را مستقیماً مانند پدیده‌های دیگر تجربه کنیم. آن را می‌توان به طور سیستماتیک از طریق شاخص‌های آماری کلیدی (نمودار تغییرات در نرخ تورم و یا نرخ بهره، شاخص سهام، تولید ناخالص و غیره) تحت نظر گرفت، اما هرگز آن را در کلیتش نمی‌توان دید، شنید، یا لمس نمود.

در نتیجه، با وجود همه چیزهایی که در مورد سرمایه‌داری نوشته شده است، ما هنوز هم در حال مبارزه برای درک پویایی و مکانیزم آن هستیم. مهم‌تر اینکه ما فاقد یک «نقشه شناختی» از سیستم اجتماعی اقتصادی خودمان هستیم: یک تصویر ذهنی از اینکه چگونه می‌توان عمل فردی و جمعی انسانی را در وسعت غیرقابل تصور اقتصاد جهانی قرار داد.^{۱۵} در دهه‌های اخیر ما شاهد افزایش پیچیدگی در نیروهای شده‌ایم که به سیاست دست‌درازی می‌کنند. ما ممکن است که تهدید قریب‌الوقوع تغییرات انسانی آب و هوا را به عنوان نوع تازه‌ای از مشکلات در نظر بگیریم- مشکلی که در مقابل هر راه‌حل ساده‌ای گوشی ناشنوا دارد و چنان اثرات درهم بافته پیچیده‌ای را در بر می‌گیرد که حتی به سختی می‌توان گفت کجا باید مداخله نمود. به همان اندازه، امروز بنظر می‌رسد که اقتصاد جهانی از نظر تحرک سرمایه، بغرنجی‌های مالی جهانی و تعدد بازیگران درگیر بسیار پیچیده‌تر باشد. با چه دقتی تصاویر سیاسی سنتی خود را از جهان با این تغییرات منطبق می‌کنیم؟

حداقل برای چپ، تجزیه و تحلیل مبتنی بر طبقه کارگر صنعتی راه قدرتمندی برای تفسیر کلیت روابط اجتماعی و اقتصادی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود و در نتیجه چپ اهداف استراتژیک را به طرز روشنی بیان کرد.

با این حال، تاریخ چپ جهانی در طی قرن بیستم به شیوه‌هایی سوگند خورد که این تجزیه و تحلیل در حضور و رسیدگی به طیف وسیعی از مبارزات رهایی‌بخش ممکن (بر اساس جنسیت، نژاد یا تمایلات جنسی) و توانایی سرمایه‌داری در بازسازی خود- از طریق ایجاد دولت رفاه، یا دگرگونی‌های نئولیبرالی اقتصاد جهانی- شکست خورد. امروز، مدل‌های قدیمی اغلب در مواجهه با مشکلات جدید لکت زبان دارند؛ ما توانایی خود را برای درک موقعیت‌مان در تاریخ و به طور کلی جهان از دست می‌دهیم.

این جدایی بین تجربه روزمره و سیستمی که ما در آن زندگی می‌کنیم منجر به افزایش از خود بیگانگی می‌شود: ما احساس شناور بودن در جهانی می‌کنیم که نمی‌فهمیم. نظریه‌پرداز فرهنگی، فردریک جیمسون اشاره می‌کند که گسترش تئوری‌های توطئه تا حدودی پاسخ به این شرایط است.^{۱۶} تئوری‌های توطئه از طریق محدود کردن عاملیت در پشت جهان ما به یک شکل از قدرت (گروه بیلدربرگ، فراماسونرها یا برخی دیگر از بزهای بلاکش) عمل می‌کند. با وجود پیچیدگی فوق‌العاده برخی از این تئوری‌ها، معجزاً آن‌ها نمی‌توانند با اطمینان به این سؤال ساده «چه کسی در پشت همه این‌ها قرار دارد؟»، و اینکه نقش خود ما در این شرایط چیست؟ پاسخ ساده‌ای دهند. به عبارت دیگر، آن‌ها دقیقاً مانند یک نقشه شناختی (معیوب) عمل می‌کنند.

سیاست مردمی خود را به عنوان واکنشی دیگر به مشکل پیچیدگی خردکننده معرفی می‌کند. اگر ما درک نکنیم که جهان چگونه عمل می‌کند، دستور سیاست مردمی کاهش پیچیدگی تا حد انسانی می‌باشد. در واقع، نوشته‌های مردمی - سیاسی اشباع از درخواست بازگشت به اصالت، به بلاواسطگی، به جهانی که «شفاف»، «در حد انسان» «ملموس»، «آهسته»، «هماهنگ»، «ساده»، و «روزمره» می‌باشد.^{۱۷} چنین تفکری پیچیدگی جهان معاصر، و در نتیجه امکان یک جهان پسا سرمایه‌داری را رد می‌کند. آن تلاش می‌کند که به قدرت چهره‌ای انسانی دهد؛ در حالیکه آنچه واقعاً وحشتناک است، کلاً طبیعت غیرشخصی سیستم است. چهره‌ها قابل تعویض هستند؛ قدرت به همان شکل باقی می‌ماند. چرخش به سوی سوسیالیسم، لحظات موقت مقاومت، و ممارست در اقدام مستقیم همه به طور موثری تلاش دارند که مشکلات سرمایه‌داری جهانی را در اشکال و لحظات فشرده سازند.

در این فرایند، سیاست مردمی اغلب به مبارزه اخلاقی و فردی کاهش می‌یابد. گاهی اوقات تمایلی برای ایجاد این تصور وجود دارد که ما صرفاً نیاز به سرمایه‌داران «خوب»، و یا یک سرمایه‌داری «مسئولیت‌پذیر» داریم. هم زمان ضرورت «محلی نمودن»، سیاست مردمی را به بت‌سازی از نتایج فوری و اقدام نمایشی مشخص می‌کشاند. برای نمونه، تأخیر انداختن در حمله کمپانی‌های بزرگ به محیط زیست به عنوان یک موفقیت مورد تحسین قرار می‌گیرد- حتی اگر کمپانی مربوطه صرفاً منتظر عدم توجه مردم به مسأله مورد نزاع باقی می‌ماند تا اینکه دوباره بازگردد. علاوه بر این، مدت‌ها قبل روزا لوکزامبورگ تذکر می‌دهد از آنجا که بت‌واره‌سازی «نتایج‌انی» در پی آن است که توازن قوای فعلی را حفظ کند تا اینکه شرایط ساختاری را تغییر دهد، منجر به عمل‌گرایی تو

خالی می‌شود.^{۱۸} تاکتیک‌ها، بدون انتزاع لازم در اندیشه استراتژیک، در نهایت حرکتی زودگذر هستند. در آخر، ترک عقیده پیچیدگی با حالت نئولیبرالی بازارها جفت می‌شود. یکی از دلایل اولیه بر علیه اقتصاد برنامه‌ریزی شده این است که اقتصاد صرفاً بسیار پیچیده‌تر از آن است که قابل هدایت کردن باشد.^{۱۹} از این رو تنها گزینه، واگذاری منابع توزیع به بازار و رد هر گونه تلاش برای هدایت آن به شکل عقلانی است.^{۲۰} اگر به همه این شیوه‌ها نگاه کنیم، سیاست مردمی به مثابه تلاشی برای تبدیل سرمایه‌داری جهانی به اندازه‌ای انقدر کوچک که قابل فکر کردن باشد، ظاهر می‌شود- و در عین حال، بر اساس این تصویر محدود از سرمایه‌داری، چگونگی واکنش در مقابل آن را بیان می‌کند. برعکس، این کتاب استدلال می‌کند که گرایش‌های سیاست مردمی دچار خطا هستند. اگر پیچیدگی کنونی از ظرفیت انسان برای تفکر و کنترل فراتر رفته است، آنگاه دو گزینه وجود دارد: یکی این است که پیچیدگی را تا حد یک انسان کاهش دهیم؛ و دیگری اینکه ظرفیت‌های انسانی را گسترش دهیم. هر پروژه پاسرمایه‌داری لزوماً نیاز به ایجاد نقشه‌های شناختی جدید، روایت‌های سیاسی، و جوه مشترک تکنیکی، مدل‌های اقتصادی، و مکانیسم‌های کنترل جمعی که قادر به راهنمایی و اراستن پدیده‌های پیچیده برای بهبود بشریت باشد، دارد.

منسوخ شده

در حالی که واکنش به افزایش پیچیدگی از جهاتی با ظهور تفکر مردمی-سیاسی توضیح داده می‌شود، باید آن را در شرایط تاریخ مشخص سیاست چپ در قرن بیستم نیز قرار داد. از بسیاری جهات، تمایلات مردمی-سیاسی واکنش‌های قابل فهم (هر چند ناکافی) در مقابله با چالش‌های پنجاه سال گذشته است-چالش‌هایی که هم در چپ و هم در رقابت با نیروهای محافظه‌کار و سرمایه‌دار شکل گرفتند.^{۲۱} به طور خاص، سیاست مردمی به مثابه واکنش به فروپاشی مجموعه سوسیال دموکراسی پساجنگ بود که نهادهای طبقه کارگر، احزاب سوسیال دموکرات، و هژمونی لیبرالیسم تعبیه شده را به هم می‌بافت.^{۲۲} فروپاشی بلوک سوسیال دموکراسی در طی مناقشه چندگانه و در حوزه‌های مختلف ظاهر شد: در ظهور اشکال جدید کار، در ارتباط با امر عاطفی و شناختی؛ در ظهور بحران‌های انرژی که اطمینان‌های ژئوپولیتیکی را مختل نمود؛ در افزایش مشکلات شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری در کسب سود؛ در گسترش ایدئولوژی از طریق شبکه سازمان‌های پژوهشی و بخش‌های دانشگاه‌ها؛ در انفجار اشکال جدید ذهنیت‌ها، پروژه‌ها، و خواسته‌های سیاسی؛ و در بی‌اعتباری گسترده کشورهای اسما کمونیستی. هر کدام از این عوامل به اخلاص در پایه و اساس سیستم اجتماعی پساجنگ در اروپا و آمریکا خدمت نمودند. در این فرایند هم منسوخ شدن پارادایم‌های قدیمی چپ و هم آچمز شدن الگوهای جدید وجود داشت.

شاید پر اهمیت‌ترین نقطه در بی‌ثباتی توافقی پساجنگ، در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ روی داد. شورش‌های جهانی ۱۹۶۸، به دسته‌ای از جنبش‌های چپ که مختصات مبارزه‌ای که توسط احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری بیان می‌شد را رد می‌کردند، هم یک برتری جدید داد و هم الهام بخشید. این جنبش‌ها تا حدودی بخش نیروی محرکه‌اش افزایش تاریخ سرکوب استالینی بود، و هنگامی که آنها با سرکوب جریان‌های

دموکراسی طلب در اروپای شرقی توسط اتحاد شوروی ترکیب شدند، آنگاه احزاب کمونیستی به طور فزاینده‌ای در چشم جوانان چپ اروپایی بی‌اعتبار گشتند. این امر، اعتبار استراتژیک برنامه لنینی برای غصب دولت از طریق یک حزب انقلابی که رهبری ائتلافی از نیروها، بر محور طبقه کارگر را به عهده داشت، زیر علامت سؤال قرار داد.^{۳۳} حتی اگر انقلابات «موفق» منجر به تکنوکراسی متصلب و سرکوب سیاسی در دراز مدت می‌شدند، پس شیوه درست عمل رهایی‌بخش چگونه است؟ هر چه بیشتر، به نظر می‌رسید که سلسله مراتب و پیشنازی حزب کمونیست با اهداف جنبش‌های اجتماعی در حال ظهور در تضاد قرار داشت.

در ورای مشکلات انتقال به پاس‌سرمایه‌داری تحت یک دولت کمونیستی، چشم‌انداز تصاحب دولت در کشورهای توسعه‌یافته در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، به ویژه با در توجه به اختلافات تکوین یافته در جناح چپ بسیار اندک به نظر می‌رسید. با شکست حزب کمونیست در حمایت از گروه‌های دانشجویی و اعضای اتحادیه‌های کارگری در قیام در فرانسه در ماه مه ۱۹۶۸، ظاهراً نقطه پایانی بر چشم‌انداز یک انقلاب سیاسی گذاشته شد. علاوه بر این، راه حل‌های کورپراتیویستی (رسته‌باوری، صنف‌باوری) کینزی به بی‌عدالتی اجتماعی انجامید، اما بنظر می‌رسید سوسیال دموکراسی به طور فزاینده‌ای از نظم موجود خشنود بوده، و قادر یا مایل به حرکت به سوی سوسیالیسم رهایی‌بخش نبود. اگرچه سوسیال دموکراسی توانست به گروه‌های خاصی دستاوردهای قابل توجهی عرضه کند، اما نخبگان اقتدارگرا و یک دسته پدرسالار که به طور کلی زنان و اقلیت‌های قومی را طرد می‌کردند را حفظ نمود؛ و آن وابسته به شیوه سازماندهی سرمایه‌داری (فوردیسم) بود که درجات غیر معمولی از انسجام اجتماعی را تولید می‌کرد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ به خاطر ظهور خواسته‌های جدید توده‌ای (مانند افزایش انعطاف‌پذیری در کار) و تقاضاهای مصرانه جدید (برای برابری نژادی و جنسیتی، برای خلع سلاح هسته‌ای، و بر علیه امپریالیسم غربی)، این انسجام اجتماعی فرسوده شد. مشکلات جدید اواخر دهه ۱۹۶۰ دیگر با مجموعه موجود عاملین سیاسی چپ قابل حل نبود، و نیز فشارهای انتخاباتی، آغازگر راه تبدیل احزاب سوسیال دموکرات از یک حزب توده‌ای طبقه کارگر به یک حزب طبقه متوسط مبتنی بر ائتلاف بود.^{۳۴} در نتیجه، عناصر باقی‌مانده رادیکال احزاب سوسیال دموکراسی به اهستگی توخالی گشتند.

زوال تدریجی فرم حزبی را می‌توان تا حدودی تحت تاثیر واقعیت‌های فاجعه‌بار حکومت دولت‌های اسما کمونیستی و ناامیدی از سوسیال دموکراسی بود. در عین حال، یک سری از انتقادات موجه از سوی چپ نو مطرح شد که تا حدودی بر اساس تجربه زنان در گروه‌های کنشگر که حتی صدایشان در سازمان‌های بقول معروف رادیکال نیز به حاشیه رانده می‌شدند، بود. اشکال سازمانی یا سلسله مراتب زیاد، مانند احزاب یا سازمان‌های اتحادیه‌های سنتی، به تثبیت روابط اجتماعی غالب مردسالاری و تبعیض امیز جنسی که به طرز وسیعی در جامعه رایج بودند، ادامه دادند. از همین رو آزمایش‌های قابل توجهی برای ایجاد اشکال جدید سازمانی که می‌توانست در برابر این سرکوب اجتماعی قرار گیرد، صورت گرفت. این امر شامل استفاده از اجماع در تصمیم‌گیری و ساختارهای افقی که بعداً در جنبش اشغال وال استریت در سطح جهان شهرت یافتند، نیز می‌گشت.^{۳۵} گروه‌های جدید دانشجویی چپ در محوطه‌های دانشگاه‌ها، در خارج از گروه‌های فمینیستی،

در حالی که نموده‌های متفاوتی داشتند، اغلب صریحاً ضد استبدادی، ضد بوروکراتیک و حتی ضد سازمانی بودند.^{۲۶} بسیاری از تاکتیک‌های مورد حمایت این گروه‌ها، تاکتیک‌هایی بودند که بر مزایای عمل مستقیم تأکید داشتند و تحت تأثیر جنبش‌های مدنی افریقایی-آمریکایی و جنبش‌های دانشجویی قبل‌تر، و همچنین ایده‌های موقعیت‌گرایی اروپایی، جریان‌های سیاسی انارشیستی، و جنبش‌های محیط زیستی قرار داشتند.^{۲۷} ما در اینجا می‌توانیم ظهور جهت‌گیری اصلی استراتژیک سیاست مردمی و سبک‌های عملی که آن را مشخص می‌کنند مشاهده کنیم: از اشغال، تحصن، تا اشغال خانه‌های خالی کمون از طریق کارناوال‌های خیابانی و تا «پیشامد». هر کدام از این تاکتیک‌ها در این دوره به عنوان راهی برای اخلاص در عمل کرد قدرت روزمره، تعلیق اشکال طبیعی نظارت اجتماعی و ترویج فضاهای برابرطلب برای بحث، ظاهر شدند. هدف این مداخلات در ورای تغییر جامعه، دگرگون نمودن خود شرکت‌کنندگان و تجسم اشکال جدید اجتماعی برای آینده بود.

از این رو، جنبش‌هایی که در این دوره متبلور شدند، در آرایش و چشم‌انداز خود متنوع بوده، و در پهنای ذهنیت‌ها، مکان‌های منطقه‌ای، و اشکال تاکتیکی و استراتژیکی مختلفی اعمال می‌شدند. اما هر یک از آن‌ها به شیوه خود بیانگر خواسته‌های جدیدی بودند که نمی‌توانستند به آسانی با اشکال سیاست قدیمی همساز شوند. یک راه این است که این جنبش‌ها را به عنوان بخشی از یک پدیده عمومی سیاسی «ضد سیستم» دوران در نظر بگیریم.^{۲۸} در سراسر جهان، یک گرایش به سمت به چالش کشیدن و درهم شکستن قدرت سلسله مراتبی بوروکراتیک به نفع طرق جدید کنش مستقیم وجود داشت که از جنبش‌های دانشجویی، فمینیستی و قدرت سیاهان ایالات متحده، تا جنبش موقعیت‌گرا، جنبش‌های متحد دانشجویی و کارگری اروپا، پراگ ضد استالینی، شورش‌های دانشجویی مکزیک و توکیو، و انقلاب فرهنگی چین را در برمی‌گرفت.^{۲۹} اما در افراطی‌ترین شکل آن، این سیاست ضد سیستمی منجر به شناسایی قدرت سیاسی به مثابه تمایلاتی که ذاتاً سرکوبگر، مردسالار و سلطه‌گر بودند، گشت.^{۳۰} این چیزی متناقض است. از یک طرف، آن می‌توانست شکلی از مذاکره یا تطابق با ساختارهای موجود قدرت یعنی گرایش به سوی فساد، یا همکاری با چپ نو را انتخاب نماید. اما از طرف دیگر، می‌توانست در حاشیه باقی بماند و در نتیجه نتواند عناصری از جامعه را که هنوز متقاعد به برنامه کاری آن نبودند، را دگرگون نماید.^{۳۱} نقدهای بسیاری از این جنبش‌های ضد سیستمی نسبت به اشکال تثبیت شده دولتی، اعم از قدرت سرمایه‌داری و چپ قدیمی بوروکراتیک، تا حد زیادی صحیح بودند. با این حال، سیاست ضد سیستمی ابتکارات کمی برای ساخت یک جنبش جدید که قادر به رقابت با هژمونی سرمایه‌داری باشند، را ارائه دادند.

از این رو میراث این جنبش‌های اجتماعی دوپهلوی بود. ایده‌ها، ارزش‌ها و خواسته‌های جدید بیان شده توسط آنان تأثیر قابل توجهی در سطح جهانی گذاشت؛ بزرگ‌ترین دستاورد آنها، انتشار خواسته‌های فمینیستی، ضدنژادپرستانه، همجنسگرا، و مطالبات ضد بوروکراتیک قوی بود. در این مورد، آن‌ها نماینده یک دوران مطلقاً ضروری خود-انتقادی چپ بودند، و میراث تاکتیک‌های مردمی-سیاسی و شرایط تاریخی مناسب آن را در اینجا می‌یابیم. اما هم‌زمان، ناتوانی یا عدم تمایل برای چرخش جهت‌های رادیکال‌تر این پروژه‌ها به پروژه‌های هژمونیک نیز پیامدهای مهمی برای دوره بی‌ثباتی بعدی داشتند.^{۳۲} جنبش‌های جدید اجتماعی در حالی که

توانایی ایجاد ارایه‌ای از ایده‌های جدید و قدرتمند برای آزادی انسان داشتند، در مجموع قادر به جایگزینی نظم منزلزل سوسیال دموکراسی نبودند.

امتیازدهی

همزمان با ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی، پایه‌های اقتصادی اجماع سوسیال دموکراسی در هم شکستگی خود را آغاز نمود. دهه ۱۹۷۰ شاهد افزایش قیمت نفت، فروپاشی سیستم برتون وودز، رشد جریان سرمایه جهانی، رکود تورمی و کاهش سود سرمایه‌داری بود.^{۳۳} این امر به طور موثری نقطه پایانی بر حل و فصل سیاسی عمومی که در دوران پسا جنگ از آن حمایت شده بود، گذاشت: رابطه منحصر بفرد با خطمشی اقتصادی کینز، تولید صنعتی فوری-صنعتی و اجماع گسترده سوسیال دموکراتیک که بخشی از مازاد اجتماعی را به کارگران باز برمی گرداند. در سراسر جهان، بحران ساختاری فرصت مناسبی برای نیروهای هم‌چپ گسترده و هم راست گسترده برای ایجاد یک هژمونی جدید برای حل بحران ایجاد نمود.

برای راست، چالش بازگرداندن انباشت سرمایه و سودآوری بود. در نهایت، به این چالش از طریق ظهور اندیشه نئولیبرالی در صحنه جهانی پاسخ داده شد؛ اما حتی قبل از آن، نیروهای دست راستی در انگلستان و ایالات متحده راه‌های جدید پیشی گرفتن از هم‌چپ جدید و هم‌چپ قدیمی را به آزمایش گذاشتند. یک رویکرد مهم استراتژی سیاسی-اقتصادی پیوند بحران سرمایه‌داری با قدرت اتحادیه‌ها بود. شکست متعاقب نیروی کار سازمان‌یافته در سراسر کشورهای اصلی سرمایه‌داری، شاید یکی از مهمترین دستاوردهای نئولیبرالیسم است که توانست به طرز قابل توجهی موازنه قدرت بین کار و سرمایه را تغییر دهد. ابزار رسیدن به چنین هدفی متنوع بود، از برخورد و مبارزه فیزیکی^{۳۴} گرفته تا استفاده از قانون برای تضعیف همبستگی و اقدام صنعتی، تا پذیرش تغییرات در تولید و توزیع برای لطمه زدن به قدرت اتحادیه‌ها (مانند پراکندگی زنجیره‌های تدارکات)، مهندسی افکار عمومی و رضایت حول یک دستور کار گسترده برای آزادی نئولیبرالی و «همبستگی منفی».

دومی بیشتر به معنی بی‌تفاوتی صرف نسبت به اشوب‌های کارگران بود-پرورش حس به شدت خشمگین بی‌عدالتی، که به این ایده متعهد است، از آنجا که من باید شرایط سخت فزاینده کار (انجماد دستمزد، از دست دادن مزایا، کاهش صندوق بازنشستگی) را تحمل کنم، پس هر کس دیگری نیز باید چنین کند. نتیجه این تغییرات مختلط، تو خالی کردن اتحادیه‌ها و شکست طبقه کارگر در جهان توسعه یافته بود.^{۳۵} در حالی که راست موفق شده بود از طریق تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی به مقابله با بحران ساختاری پردازد، جنبش‌های چپ قدیمی و نو قادر به مواجهه با این ترتیب جدید نیروها نبودند. در دهه ۱۹۷۰ احزاب سوسیالیست و حتی کمونیست بتدریج پایه‌های انتخاباتی خود را در اروپای غربی افزایش دادند؛ اما چپ قدیم برای حل بحران صرفاً تلاش به گسترش دستور کار سنتی صنعتی‌گرایی نمود.^{۳۶} ولی فرمول‌های سیاست قدیمی کینزی قادر به راه‌اندازی رشد، مهار بیکاری یا کاهش تورم تحت شرایط جدید اقتصادی نبودند. در نتیجه حکومت‌های چپ‌گرایی که در دهه ۱۹۷۰ به قدرت رسیدند، مانند حزب کارگر بریتانیا، در تلاش‌هایی مذبوحانه برای کسب بهبود اوضاع اغلب مجبور به اجرای سیاست‌های ابتدایی نئولیبرالی شدند.^{۳۷} در این

زمان جنبش سنتی کارگری، ضعیف و ناتوان، شکست خورد و جای خود را به نیروهای راست داد. در چنین زمینه‌ای، چه نو نقد لازمی بود که برای تجدید حیات و پیشرفت چه ضرورت داشت. با این حال، ما در بخش قبلی دیدیم که اگرچه سازمان‌های کارگری قدیمی بی‌بهره از ایده بودند، چه نو قادر به نهادینه کردن خویش نبود و بیان یک ضد-هژمونی بود. در نتیجه چپی شکل گرفت که بیش از پیش به حاشیه رانده می‌شد. هنگامی که نئولیبرالیسم گسترش یافت و حس همگانی خود را تحکیم نمود، احزاب باقی‌مانده سوسیال دموکراسی به طور فزاینده‌ای شرایط نئولیبرالیسم را پذیرا شدند. اکثر احزاب بزرگ به طور جدی به خدمت برنامه سیاسی و اقتصادی آن درآمدند، قسمت بزرگی از خدمات عمومی به دست بخش خصوصی سپرده شد، و توانایی دست‌یابی به تغییر قابل توجه از طریق صندوق‌های رأی به طور چشمگیری کاهش یافت. بدینی گسترده با سیاست احزاب توخالی شده‌ای همراه شد که شبیه صنعت روابط عمومی بودند؛ در آن‌ها نقش سیاستمداران به سطح مغازه‌دارانی که با جار زدن اجناس نامطلوب را می‌فروشنند، کاهش یافت.^{۳۸} با پذیرش تدریجی مختصات نئولیبرالی، مشارکت جمعی در سیاست انتخاباتی به طور متوالی کاهش یافت و دوران پست-سیاست بر ما چیره گشت. امروز نتیجه آن نارضایتی رای‌دهندگان است و مشارکت آن‌ها معمولاً در سطح تاریخی پایینی قرار دارد. تحت چنین شرایطی، اصرار مردمی-سیاسی بر نتایج فوری و دموکراسی مشارکتی در مقیاسی کوچک، جذابیت اشکاری دارد.

موقعیت جنبش‌های اجتماعی جدید در این زمینه مبهم‌تر است. در دهه ۱۹۹۰ موقعیت طبقه کارگر به عنوان یک سوژه سیاسی ممتاز به طور کامل درهم شکسته گشت، و آرایه بسیار گسترده‌تر هویت‌ها، خواسته‌ها و ستم‌های اجتماعی به رسمیت شناخته شد.^{۳۹} به طور فزاینده‌ای تلاش‌های پیچیده برای توسعه تجزیه و تحلیل تاثیر متقابل ساختارهای قدرت که موجب ظهور ایده‌های ستم‌های متقاطع می‌شود، صورت گرفت.^{۴۰} در نتیجه انتشار فرهنگی و حمایت جریان غالب سیاسی، بخش‌های بزرگی از برنامه‌های جنبش فمینیستی، جنبش‌های سیاسی ضدنژادپرستانه و کوئیر در قانون تحلیل شد و در سطح اجتماعی پذیرفته گشت. اما با وجود این موفقیت‌ها، یک عقب‌گرد در انواع مطالبات رادیکالی که در دهه ۱۹۷۰ طرح شده بود و تحول اساسی‌تری را در جامعه در نظر می‌گرفت، مشاهده می‌شود. برای نمونه، فمینیست‌ها دستاوردهای قابل توجهی به شکل برابری دستمزد، حق سقط جنین و سیاست‌های مراقبت از کودکان کسب کرده‌اند، اما این‌ها در مقایسه با پروژه‌های لغو کامل جنسیت بی‌رنگ هستند.^{۴۱} به طور مشابهی، همین موضوع در مورد جنبش‌های آزادی‌بخش سیاهان صدق می‌کند، در حالی که خط مشی‌های اشتغالی ضدنژادپرستانه و قوانین ضد تبعیض به طور گسترده‌ای به تصویب رسیده‌اند، اما آن‌ها با دیگر برنامه‌های رادیکالی که توسط جنبش‌های پیشین حمایت می‌شدند همراه نشده‌اند.^{۴۲} بسیاری از این موفقیت‌ها که توسط جنبش‌های اجتماعی نو بدست آمده است، امروز محدود به شرایط هژمونیک تثبیت شده توسط نئولیبرالیسم - که پیرامون ادعاهای بازار-محور، حقوق لیبرالی و شعار حق انتخاب بیان می‌گردد- می‌باشد. در این فرایند عناصر رادیکال‌تر و ضدسرمایه‌داری این پروژه‌ها کنار گذاشته شده‌اند.

با نگاه به گذشته، ما شاهد فروپاشی سازمان‌های سنتی چپ‌گرا، و هم‌زمان ظهور یک ترناتیبو چپ جدید مبتنی

بر انتقاد از بوروکراسی، عمودیت، محرومیت و نهادی کردن، همراه با تلفیق برخی خواسته‌های جدید در دستگاه نتولیرالیسم هستیم. در مقابل این زمینه بود که بینش سیاست مردمی به طور فزاینده‌ای به عنوان عقل سلیم جدیدی رسوب نمود و در جنبش‌های تغییر جهانی‌سازی بیان گشت.^{۴۳} این جنبش‌ها در دو فاز ظاهر می‌شوند. فاز اول، از اواسط دهه ۱۹۹۰ تا اوایل دهه ۲۰۰۰ را در بر می‌گیرد، و شامل گروه‌هایی چون زاپاتیست‌ها، ضد-سرمایه‌داران، ال‌تر-گلوبالایزر [اصلاح جهان گرایی]، شرکت‌کنندگان انجمن اجتماعی جهان و تظاهرات‌های جهانی ضد جنگ می‌گردد. دومین فاز بلافاصله پس از بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۹ آغاز شد و گروه‌های مختلف را به خاطر اشکال مشابه سازمانی و مواضع ایدئولوژیکی را متحد کرد و جنبش‌هایی مانند جنبش اکوپای، A15M اسپانیا، و جنبش‌های مختلف ملی دانشجویی، را برجسته نمود. هر دو فاز جدیدترین جنبش‌های اجتماعی، قصد مبارزه با نتولیرالیسم و اوتارهای ملی و شرکتی آن را داشت؛ در فاز اول هدف تجارت جهانی و سازمان‌های حکومتی، و در فاز دوم تمرکز بیشتر بر بخش مالی، نابرابری و بدهی بود.^{۴۴} تحت تأثیر جنبش‌های اجتماعی پیشین، آخرین فاز این مبارزه گروه‌هایی را در بر گرفت که گرایش به دادن اولویت به محلی گرایی و ناگهانی بودن، افقی گرایی و ضد-دولت داشتند. معقولیت آشکار سیاست مردمی بر فروپاشی سبک‌های سنتی سازمانی چپ، بر متقاعد شدن احزاب سوسیال دمکرات به یک هژمونی نتولیرالی با امکان انتخابی کمتر، بر احساس گسترده ضعف و ناتوانی که توسط سیاست بی‌روح حزبی معاصر ایجاد شده است، قرار دارد. در چنین جهانی، جایی که به نظر می‌رسد ما با مشکلات پیچیده و سختی روبرو هستیم، سیاست مردمی راه حل جذابی برای از پیش نشان دادن برابری ایندگان در زمان حال است. اما چنین سیاستی بدون کمک دیگران، توانایی ایجاد نیروهای پابرجایی که می‌خواهند جایگزین سرمایه‌داری جهانی شوند، تا اینکه صرفاً در برابر آن مقاومت کند، را ندارد.

تلخیصی از فصل اول کتاب اخترا اینده، نوشته نیک سرنیسک و الکس ویلیامز، انتشارات ورسو، چاپ ۲۰۱۵

-
- ∩ Stephen Stich, *From Folk Psychology to Cognitive Science: The Case Against Belief* (Cambridge, MA: MIT Press, 1983); Patricia Churchland, *Neurophilosophy: Towards a Unified Science of the Mind-Brain* (Cambridge, MA: MIT Press, 1986). While we want to draw a somewhat loose analogy with the neurophilosophical tradition here, we do not mean to argue that folk politics is in any sense *grounded* in folk psychology. Rather, our critique of it is similarly focused on the notion that the appearance of phenomena is both necessary and deceptive as to the reality of how a system operates.
- ∪ For a history of these ‘repertoires of contention’, see Charles Tilly, *Social Movements, 1768 2004* (Boulder, CA: Paradigm, 2004).
- ∩ James Doward, Tracy McVeigh, Mark Townsend and Matthew Taylor, ‘March for the Alternative Sends a Noisy Message to the Government’, *Guardian*, 26 March 2011.
- ∫ Liza Featherstone, Doug Henwood and Christian Parenti, ‘Left Anti-Intellectualism and Its Discontents’, in Eddie Yuen, George Katsiaficas and Daniel Burton Rose, eds, *Confronting Capitalism: Dispatches from a Global Movement* (New York: Soft Skull, 2004).
- Bey, *TAZ*.
- ∩ Paul Davidson, *The Keynes Solution: The Path to Global Economic Prosperity* (New York: Palgrave Macmillan, 2009).
- ∪ The Invisible Committee, *The Coming Insurrection* (Los Angeles, CA/Cambridge, MA: Semiotext(e), distributed by the MIT Press, 2009).
- ∧ Greg Sharzer, *No Local: Why Small-Scale Alternatives Won't Change the World* (Winchester: Zero, 2012).
- ∩ Ernst Schumacher, *Small Is Beautiful: Economics as if People Mattered* (New York: Harper & Row, 1973).
- ∩ Taylor and Gessen, *Occupy!*
- ∩ Richard J. F. Day, *Gramsci Is Dead: Anarchist Currents in the Newest Social Movements* (London: Pluto, 2005); Jon Beasley-Murray, *Posthegemony: Political Theory and Latin America* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 2010).
- ∩ Justin Healey, *Ethical Consumerism* (Thirroul, NSW: Spinney, 2013).
- ∩ James Ladyman, James Lambert and Karoline Wiesner, ‘What Is a Complex System?’ *European Journal for Philosophy of Science* 3: 1 (2013), pp. 33–67.
- ∩ Susan Buck-Morss, ‘Envisioning Capital: Political Economy on Display’, *Critical Inquiry* 21: 2 (1995), pp. 434–67.
- ∩ Fredric Jameson, ‘Cognitive Mapping’, in C. Nelson and L. Grossberg, eds, *Marxism and the Interpretation of Culture* (Chicago: University of Illinois Press, 1990).
- ∩ Ibid., p. 356
- ∩ Schumacher, *Small Is Beautiful*; Carl Honoré, *In Praise of Slow: Challenging the Cult of Speed* (New York: HarperSanFrancisco, 2005).

18 Rosa Luxemburg, *The Essential Rosa Luxemburg: Reform or Revolution and the Mass Strike*, ed. Helen Scott (Chicago: Haymarket, 2008), p. 68.

19 Friedrich Hayek, *The Road to Serfdom* (London: Routledge, 1962); and ‘The Theory of Complex Phenomena’, in Michael Martin and Lee McIntyre, eds, *Readings in the Philosophy of Social Science* (Cambridge, MA: MIT Press, 1964).

20 This is the question at the heart of the socialist calculation debate. See Oskar Lange and Fred M. Taylor, *On the Economic Theory of Socialism* (New York: McGraw-Hill, 1964); Fikret Adaman and Pat Devine, ‘The Economics Calculation Debate: Lessons for Socialists’, *Cambridge Journal of Economics* 20: 5 (September 1996); Allin Cottrell and Paul Cockshott, ‘Calculation, Complexity and Planning: The Socialist Calculation Debate Once Again’, *Review of Political Economy* 5: 1 (1993).

21 It is important to note here that ‘the left’ is an ultimately artificial if useful term, used to describe an incredibly diverse and potentially contradictory set of political and social forces. For a full discussion of the origins of the left/right distinction in post-revolutionary France, see Marcel Gauchet, ‘Right and Left’, in Lawrence Kritzman, ed., *Realms of Memory: Conflicts and Divisions* (New York: Columbia University Press, 1997). As a point of clarification, we consider ‘the left’ today in the broadest sense to consist of the following movements, positions and organisations: democratic socialism, communism, anarchism, left-libertarianism, anti-imperialism, anti-fascism, anti-racism, anti-capitalism, feminism, autonomism, trade unionism, queer politics, and large sections of the green movement, among many groups allied or hybridised with the above. Any consistency these forces might have is a matter of political construction and articulation, rather than being in any sense natural or pre-given.

22 Gerassimos Moschonas, *In the Name of Social Democracy: The Great Transformation, 1945 to the Present*, translated by Gregory Elliott (London: Verso, 2002), pp. 15–17; John Gerard Ruggie, ‘International Regimes, Transactions, and Change: Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order’, *International Organization* 36: 2 (1982).

23 After the demise of 1968, there was a brief reassertion of more classical Leninist and Maoist revolutionary thought. Yet these attempts to double down on traditional methods of organising remained numerically marginal and suffered eventual failure. For a history of this moment in America, see Max Elbaum, *Revolution in the Air: Sixties Radicals Turn to Lenin, Mao and Che* (London: Verso, 2006).

24 Moschonas, *In the Name of Social Democracy*, pp. 35–6.

25 For an early feminist critique of these modes of organising, see Jo Freeman, *The Tyranny of Structurelessness*, 1970, at struggle.ws.

26 Martin Klimke and Joachim Scharloth, eds, *1968 in Europe: A History of Protest and Activism, 1956–77* (New York: Palgrave Macmillan, 2008).

27 *Ibid.*, p. 5.

28 Giovanni Arrighi, Terrence Hopkins and Immanuel Wallerstein, *Antisystemic Movements* (London/New York: Verso, 1989), pp. 45–7.

٢٩ Ibid.

٣٠ Peter Starr, *Logics of Failed Revolt: French Theory After May '68* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1995).

٣١ Grant Kester, 'Lessons in Futility: Francis Alÿs and the Legacy of May '68', *Third Text* 23: 4 (2009).

٣٢ Gilbert, *Anti-Capitalism and Culture*, pp. 23–4.

٣٣ Daniel Yergin, *The Prize: The Epic Quest for Oil, Money, and Power* (New York: Simon & Schuster, 1991); Barry J. Eichengreen, *Global Imbalances and the Lessons of Bretton Woods* (Cambridge, MA: MIT Press, 2007).

٣٤ Geoffrey Barlow, *The Labour Movement in Britain from Thatcher to Blair* (Frankfurt: Peter Lang, 2008).

٣٥ As an indication of the success of the neoliberal project to crush union power definitively, the proportion of the total working-age population belonging to unions fell in seventeen out of twentyone OECD nations in the period 1980–2000, and fell again in nineteen out of twenty-one in the period 2000–07. OECD, 'Trade Union Density', *OECD Stat Extracts*, at stats.oecd.org.

٣٦ David Harvey, *A Brief History of Neoliberalism* (Oxford: Oxford University Press, 2007), pp. 11–14.

٣٧ Ibid., p. 13.

٣٨ Colin Crouch, *Post-Democracy* (Cambridge: Polity, 2004), Chapter 1.

٣٩ Tim Jordan, *Activism! Direct Action, Hacktivism and the Future of Society* (London: Reaktion, 2001), p. 32.

٤٠ Kimberlé Crenshaw, 'Demarginalizing the Intersection of Race and Sex: A Black Feminist Critique of Antidiscrimination Doctrine, Feminist Theory and Antiracist Politics', *University of Chicago Legal Forum* 140 (1988).

٤١ Shulamith Firestone, *The Dialectic of Sex: The Case for Feminist Revolution* (New York: Morrow, 1970); Mandy Merck and Stella Sandford, eds, *Further Adventures of the Dialectic of Sex: Critical Essays on Shulamith Firestone* (New York: Palgrave Macmillan, 2010).

٤٢ See, for example, James A. Geschwender, *Class, Race, and Worker Insurgency* (New York: Cambridge University Press, 1977).

٤٣ Amory Starr, *Naming the Enemy: Anti-Corporate Movements Confront Globalisation* (London: Zed, 2000).

٤٤ Jordan, *Activism!*; Taylor and Gessen, *Occupy*.